

# نیابت

## از مخالف اعتقادی در حج

\* سید تقی ولردی

چکیده:

نابیی که مسلمان است، اگر دارای دیگر شرایط نیابت باشد، می تواند نایب همکیش خود در حج و عمره شود، ولی اگر منوب عنه همکیش او نباشد، دو حالت برایش متصور است: ۱. اصلاً مسلمان نبوده و جزو کفار است. فقهای اسلام اعم از شیعه و اهل سنت اتفاق و اجماع دارند بر اینکه نیابت از وی جایز نیست. برای عدم جواز نیابت از وی، هم دلیل نقلی (از قرآن) و هم دلیل عقلی اقامه شده است.

۲. مسلمان است، ولی هم مذهب نایب نیست؛ مثلاً نایب شیعه امامی اثنی عشری است، اما منوب عنه شیعه نیست و از مسلمان های سایر فرقه های اسلامی است و یا شیعه است، ولی اثنی عشری نیست؛ مثلاً شیعه زیدی و یا اسماعیلی است. در چنین صورتی، نظر واحدی میان فقهای عظام شیعه نیست و از آنان سه قول نقل شده و هر یک مستند به اطلاق روایات می باشند.

کلید واژه ها: حج، عمره، نیابت، نایب، منوب عنه، کافر، مسلمان، اهل سنت، مخالف

و شیعه

\* عضو هیأت علمی مرکز اطلاعات و مدارک اسلامی (وابسته به پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی)

## سخن آغازین:

حج و عمره، از اعمال عبادی مسلمانان است و بر اساس قاعده اولیه، لازم است این عمل؛ مانند نماز و روزه، به وسیله خود مکلف انجام گیرد و نیابت شخص دیگر برای انجام عمل جایز نیست، مگر در موارد خاص که خود مکلف به جهاتی قادر بر انجام آن نباشد و یا پیش از انجام آن وفات یافته باشد. برای چنین مواردی دلیل خاص بر جواز نیابت وارد شده و در نتیجه می توان بالتسبیب، حج و عمره واجب را برای معذورین و یا وفات یافتگان نیابت نمود؛ همچنانکه دلالی نیز برای جواز نیابت در حج و عمره مندوب و مستحب وجود دارد؛ (چه برای عاجز و چه برای قادر و همچنین چه برای زنده و چه برای وفات یافته). این بحث، مورد اتفاق فقهای شیعه بوده و فعلاً کلامی در باره آن نیست.

در فقه، برای نایب و همچنین برای منوب عنه شرایطی ذکر شده که در جای خود باید مورد پژوهش و بررسی قرار گیرد، لیکن در این میان، این بحث و پرسش که «آیا نایب مسلمان، می تواند نایب غیر مسلمان شود؟»، از اهمیت زیادی برخوردار است و از آن مهم تر اینکه: «آیا نایب شیعه و پیرو مکتب اهل بیت علیهم السلام می تواند نایب مسلمان غیر شیعه باشد؟» این موارد، از مباحث فقهی روز و بسا لازم و ضروری است و اهمیت آنها از این رو است که با وقوع انقلاب اسلامی در ایران و بیداری اسلامی در دیگر کشورهای اسلامی، اقبال مردم به اسلام، به ویژه مذهب تشیع فراوان شده است؛ به گونه ای که بخش قابل توجهی از جوامع امروز عالم اسلام را تازه مسلمان شده ها و گرویدگان به شیعه (مستبصرین) تشکیل می دهند. این عده از تازه مسلمانان و یا مستبصران، از جهت عاطفی پیوند خود با والدین و سایر بستگان را قطع نکرده و علاقه مندی آنان به خانواده باقی است. بدین جهت نسبت به آنان بسا دلسوزی و دلتنگی نموده و از اینکه آنان هنوز در کفر و شرک خود و یادر جهت مخالف مکتب اهل بیت علیهم السلام قرار دارند، احساس تأسف نموده و در صدد کمک معنوی به آنان بر می آیند. یکی از کمک های آنان، انجام عبادات به نیابت از آنان است؛ از جمله برای آنان حج انجام می دهند، تا از این طریق مقداری از گناهانشان را کاهش داده و بار معاصیشان را سبکتر کنند. بدین جهت این بحث مطرح می گردد که آیا انجام چنین عملی برای آنان جایز و صحیح است و فایده ای برای منوب عنه دارد، یا ندارد؟

در این نوشته، به دیدگاه فقهای شیعه در این بحث می پردازیم و بررسی دیدگاه دیگر فرق اسلامی (از جمله: شافعی، مالکی، حنفی و حنبلی) را به مجالی دیگر وامی گذاریم و با یاری خداوند، ادامه بحث را در دو فصل پی می گیریم:

## فصل اول: شرط اسلام

واژه «اسلام» در مقابل «کفر» است. در اصطلاح فقها، کفر عبارت است از عدم پذیرش اسلام و یا انکار ضروریات دین، گرچه در ظاهر مسلمان باشد. صاحب عروه در باره مفهوم کافر فرمود:

«و المراد بالكافر من كان منكرًا للالوهية أو التوحيد أو الرسالة أو ضروريًا من ضروریات الدين مع الالتفات إلى كونه ضروريًا بحيث يرجع إنكاره إلى إنكار الرسالة، والأحوط الاجتناب عن منكر الضروي مطلقاً وإن لم يكن ملتفتاً إلى كونه ضروريًا»<sup>۱</sup>.

در کتاب «مصطلحات الفقه» نیز، در باره شناخت کفر و کافر آمده است:

«فالكفر في اصطلاح الفقهاء، هو عدم قبول الإسلام، أو إنكار ضروري من الدين ولو مع الانتحال للإسلام، و الكافر هو المتصف به، فيشمل من أنكر ذات الواجب تعالى أو وحدانيته أو الرسالة مطلقاً أو رسالة محمد - صلى الله عليه و آله - و أنكر المعاد أو أنكر ضروريًا من ضروریات الدين أو قطعياً من قطعياته مع التوجه إلى استلزام ذلك إنكار النبوة أو تكذيب النبي - صلى الله عليه و آله - و يشمل أيضاً من شك في التوحيد أو الرسالة أو المعاد و إن لم يجحدھا، فإنه كفر في هذا الاصطلاح و ان لم يكن كفرة لغة»<sup>۲</sup>.

به هر روی، افرادی که منکر الوهیت یا منکر توحید خدا باشند و یا رسالت پیامبران، به ویژه رسالت پیامبر خدا ﷺ را انکار نموده و یا منکر یک ضرورت از ضروریات دین باشند، از نظر اسلام کافر شمرده می‌شوند. بنا بر این، ماتریالیست‌ها، یهودیان، مسیحیان، زرتشتیان، بهاییان و مرتدان با تمام اقسامشان و مسلمانانی که حتی یکی از ضروریات را منکر شوند، کافر به حساب می‌آیند.

حال که مفهوم کفر و کافر اصطلاحی دانسته شد، این بحث فقهی مطرح می‌شود که آیا مسلمان می‌تواند نیابت کافر را در حج و یا عمره بر عهده بگیرد؟ پیش از بررسی نظرات فقها، لازم است مسأله را به دو صورت طرح کنیم: الف: حج یا عمره به نیابت از آنها انجام شود. ب: حج را خود نایب انجام دهد و ثواب آن را به روح اموات کافران هدیه کند.

صورت نخست: نیابت از کافر جایز نیست

در باره این مسئله است که آیا کافر تنها مکلف به اصول دین است و نسبت به فروع دین تکلیفی

ندارد و یا اینکه هم مکلف به اصول دین است و هم مکلف به فروع دین؟ میان فقها اختلاف است و در این زمینه نظر واحدی وجود ندارد، ولی در هر صورت، همه آنان متفق اند که نیابت از کافر جایز نیست و اگر انجام شود، صحیح نبوده و باطل است و در نتیجه مجزی از منوب عنه نمی باشد؛ حال این نیابت از کافر، چه به صورت تبرعی (معجانی) باشد و چه استیجاری. همچنین، چه برای کافر زنده معذور نیابت کند و چه برای کافری که مرده است.<sup>۳</sup>

علامه حلی دو دلیل برای این مطلب آورده است: یک، دلیل نقلی و دو، دلیل عقلی.

#### دلیل نقلی: (آیه) :

﴿مَا كَانَ لِلنَّبِيِّ وَالَّذِينَ آمَنُوا أَنْ يَسْتَغْفِرُوا لِلْمُشْرِكِينَ وَلَوْ كَانُوا أُولِي قُرْبَىٰ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُمْ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ﴾.<sup>۴</sup>

«برای پیامبر و مؤمنان، شایسته نیست که برای مشرکان (از خداوند) طلب آمرزش کنند، هر چند از نزدیکانشان باشند، (آن هم) پس از آنکه بر آنها روشن شد که این گروه، اهل دوزخ اند.»

وجه دلالت این آیه بر مانحن فیه این است که مشرکان و کافران آن قدر از حق و حقیقت دورند که جز خلود در آتش جهنم، صلاحیت و لیاقت دیگری ندارند. در تفسیر اطیب البیان آمده است: «این حکم اختصاص به خصوص استغفار ندارد، بلکه شامل جمیع دعوات خیریه می شود که هیچ گونه دعای خیری در حق آنها نکنید و اختصاص به خصوص مشرک هم ندارد، بلکه مطلق غیر مؤمن از کافر و منافق و معاند و ارباب ضلال می شود.»<sup>۵</sup>

به نظر مفسران قرآن، همان گونه که مؤمنان از طلب استغفار و بخشش برای کافران منع شده اند، برای انجام اعمال عبادی آنان نیز منع گردیده اند.<sup>۶</sup>

#### دلیل عقلی:

پاداش و ثواب حج در روز قیامت مقارن با تعظیم و اجلال است و این فضیلت در حق کافر ممتنع است؛ زیرا کافر در روز قیامت مستحق عذاب، خواری و استخفاف می باشد. بنا بر این، هنگامی که

استحقاق ثواب منتفی باشد، ملزومش که صحت فعل از جانب وی باشد نیز منتفی است.<sup>۷</sup>  
محقق حلی گفته است:

«و کذا لا یصح نیابة المسلم عنه، لأنّ النائب یقوم مقام المنوب عنه، فکما لا یصح منه لا یصح من  
النائب عنه».<sup>۸</sup>

به نظر وی، هنگامی که حج از خود کافر به خاطر کفرش پذیرفته نمی‌شود، از نایب که قائم  
مقام او است نیز پذیرفته نخواهد بود. صاحب جواهر، علاوه بر ادله فوق، به دلیل دیگری نیز استناد  
نمود و آن عبارت است از «نهی از مواده با دشمنان خدا».<sup>۹</sup> مراد وی این است که نیابت کردن  
از کافر، نوعی رفتار مودت آمیز با او است، در حالیکه خداوند متعال ما را از مودت با کافران باز  
داشته و فرموده‌اند:

﴿لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَوْ كَانُوا آبَاءَهُمْ أَوْ أَبْنَاءَهُمْ  
أَوْ إِخْوَانَهُمْ أَوْ عَشِيرَتَهُمْ﴾.<sup>۱۰</sup>

«هیچ قومی را که ایمان به خدا و روز رستاخیز دارند نمی‌یابی که با دشمنان خدا  
و رسولش دوستی کنند، هر چند پدران یا فرزندان یا برادران یا خویشاوندانشان  
باشند.»

صاحب عروه، بعد از آنکه نقدی بر عدم انتفاع کافر از حج وارد می‌کند، دلیل عدم صحت نیابت از  
کافر را تنها انصراف ادله می‌داند و معتقد است که اگر کافری بمیرد، در حالی که شرعا مستطیع  
محسوب شود، بر وارثان وی واجب نیست که برای او استیجار و استنابه نمایند.<sup>۱۱</sup>

اما نقد وی بر عدم انتفاع کافر، این است که ممکن است بگوییم کافر از حج نایب نفع می‌برد و نفع  
او این است که از عقاب و عذاب او می‌کاهد. نظر وی، با انتقاد برخی از فقها؛ از جمله امام خمینی  
روبرو شده است. ایشان فرمودند: اگر نیابت از کافر، نفعی برای وی داشته باشد، لاجرم باید استیجار  
و استنابه هم برای او صحیح باشد.<sup>۱۲</sup>

آیت الله خوینی می‌فرماید: کافر اگر مکلف به فروع نباشد (که نظر مختار وی است)، پس عدم جواز  
نیابت از وی واضح است؛ زیرا حج بر وی واجب نیست تا نیازی به استنابه باشد. در آن صورت،  
دلیلی برای هزینه حج از ماترک وی نیست. اما اگر گفته شود که کافر مکلف به فروع است (همان گونه

که مشهور فقها می‌گویند، در این صورت دلیل عدم جواز نیابت از وی، انصراف ادله و جوب نیابت از کافر است؛ زیرا ظاهر پرسش و پاسخ‌هایی که از معصومین علیهم‌السلام به عمل آمده، همه‌اش در باره کسانانی بوده که توقع حج از آنان وجود داشت؛ مثلاً پرسش شده که کسی بمیرد و حج به جا نیورد و وصیت به حج نکند و... که منصرف به مسلمان است. همچنین بعید نیست جریان سیره بر عدم استنابه برای کافر از زمان پیامبر و ائمه اطهار علیهم‌السلام تا به بعد؛ زیرا پدر و مادر بسیاری از تازه مسلمانان، به ویژه در عصر پیامبر کافر بوده‌اند. دیده نشده که از جانب معصومین دستوری از این جهت وارد شده باشد.<sup>۱۳</sup> به هر دلیل، نظر واحد فقهای شیعه این است که مسلمان (اعم از شیعه و غیر شیعه) نمی‌تواند از کافر نیابت کند، حتی اگر از نزدیکان و بستگانش، مانند پدر و مادر او باشند.

#### صورت دوم: جواز اهدای ثواب برای کافر یا مخالف

اگر کسی حج یا عمره را به نیت خود حج انجام دهد و ثواب آن را به ارواح مرده‌ها، از جمله بستگان کافر و یا مخالف خود هدیه نماید، ظاهراً فقهای شیعه در جواز چنین عملی اتفاق نظر دارند. حتی اگر انجام حج به نحو استیجاری هم باشد، نیابت از آنان جایز است. به عنوان نمونه، امام خمینی در حاشیه بر عروه می‌نویسند:

«فلا تجوز النيابة عن الكافر؛ إذ مضافاً إلى الصحیحة، أن اعتبار النيابة عن من لا یصح منه العمل، محل إشكال. نعم لو فرض الانتفاع به بنحو إهداء الثواب لا یبعد صحّة الاستیجار لذلك، أي للحج الاستیجابی لإهداء الثواب و هو موافق للقاعدة».<sup>۱۴</sup>

آیت الله فاضل لنکرانی نیز در این مقام فرموده است:

«و ممّا ذكرنا، ینظر وجه ما فی المتن، من: أنه لو فرض انتفاع الكافر به بنحو إهداء الثواب، الذي مرجعه إلى صدور العمل العبادي من المسلم، بعنوانه. غاية الأمر، إهداء ثواب عمله إلى الكافر. لا مانع من استیجار المسلم لذلك».<sup>۱۵</sup>

به هر جهت، چون کافران در عالم قیامت از چنین اهدایی نفع می‌برند و از عذاب و عقابشان کاسته می‌شود، لذا انجام عمل حج و اهدای ثواب آن به ارواح اموات کافران و مشرکان، چه به نحو تبرعی و چه به نحو استیجاری منعی نداشته و شرعاً جایز می‌باشد.

## فصل دوم: شرط ایمان

واژه «مؤمن» در کلام معصوم علیه السلام؛ از جمله در کلام امیرمؤمنان علیه السلام در نهج البلاغه، در مقابل «کافر»، «منافق» و «اهل نفاق»، «مشرك»، «مدغل» و گاه در برابر همه و یا برخی از آنها قرار می‌گیرد. به نمونه‌هایی از آنها اشاره می‌کنیم:

«وَإِنَّهُ لَا بُدَّ لِلنَّاسِ مِنْ أَمِيرٍ بَرٍّ أَوْ فَاجِرٍ يَعْمَلُ فِي إِمْرَتِهِ الْمُؤْمِنُ وَيَسْتَمْتِعُ فِيهَا الْكَافِرُ».<sup>۱۶</sup>

در این خطبه، مؤمن در برابر کافر قرار گرفته است.

«وَإِنَّ لِسَانَ الْمُؤْمِنِ مِنْ وَرَاءِ قَلْبِهِ وَإِنَّ قَلْبَ الْمُنَافِقِ مِنْ وَرَاءِ لِسَانِهِ».<sup>۱۷</sup>

در این بخش از خطبه، مؤمن در برابر منافق است.

«الْحِكْمَةُ صَالَةٌ الْمُؤْمِنِ فَخِذِ الْحِكْمَةَ وَتَوَمَّنِ أَهْلَ النَّفَاقِ».<sup>۱۸</sup>

در این حکمت (کلمات قصار)، مؤمن در مقابل اهل نفاق آمده است.

«وَلَا الْمُحِيقُ كَالْمُدْغِلِ وَلَا الْمُؤْمِنُ كَالْمُدْغِلِ».<sup>۱۹</sup>

در این نامه امیرمؤمنان علیه السلام به معاویه بن ابی سفیان، مؤمن در برابر مدغل (اهل دغل و شخص نیرنگ باز) قرار گرفته است.

«وَلَقَدْ قَالَ لِي رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله إِنِّي لَا أَخَافُ عَلَى أُمَّتِي مُؤْمِنًا وَلَا مُشْرِكًا، أَمَّا الْمُؤْمِنُ فَيَمْنَعُهُ اللَّهُ بِإِيمَانِهِ وَ أَمَّا الْمُشْرِكُ فَيَقْتَمِعُهُ اللَّهُ بِشِرْكِهِ وَ لِكِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ كُلَّ مُنَافِقٍ الْجَنَانِ عَالِمِ اللِّسَانِ يَقُولُ مَا تَعْرِفُونَ وَ يَفْعَلُ مَا تَنْكَرُونَ».<sup>۲۰</sup>

در این نامه امیرمؤمنان علیه السلام به محمد بن ابی بکر، واژه مؤمن در برابر مشرك و منافق قرار گرفته است. اما در اصطلاح فقهای عظام شیعه، واژه «مؤمن» به شیعه امامیه اثنی عشریه اطلاق شده و در برابر «مخالف» قرار می‌گیرد که به معنای مسلمان غیر شیعه است. به نمونه‌هایی از این عبارات اشاره می‌کنیم:

«علامه حلی: «لا يجوز صرف الزكاة إلى الكافر غير المؤلفة، و لا إلى غير المؤمن من سائر أصناف المسلمين».<sup>۲۱</sup>

روشن است که علامه در این سخن، مردم را از جهت مصرف زکات، به سه دسته تقسیم کرده: کافر،

مؤمن و غیر مؤمن از صنوف مسلمانان.

- هم چنین در جای دیگر فرمود: «فلا يجوز للمؤمنة أن تتزوج بغير المؤمن وإن كان مسلماً، و يجوز للمؤمن أن يتزوج بمن شاء من المسلمات».<sup>۲۲</sup> وی در باره ازدواج زن مؤمن، مردان مسلمان را به مؤمن و غیر مؤمن (از مسلمانان دیگر) تقسیم نمود.

- شهید اول: فرق بین سببی المؤمن و المخالف و الكافر.<sup>۲۳</sup> وی نیز اسیر را به مؤمن، مخالف و کافر تقسیم نمود.

- آیت الله حکیم: «ثمَّ إنه بناء على وجوب تغسيل الميت المخالف لو غسله المخالف لا يحكم بوجوب إعادته من المؤمن، لقاعدة الإلزام بناء على عمومها للأموات».<sup>۲۴</sup> وی نیز درباره غسل میت، مسلمانان را به مؤمن و مخالف تقسیم کرد.

- آیت الله سید محمود شاهرودی: «و المراد من المسلم العارف على ما هو المصطلح في لسان الأخبار هو المؤمن، و ليس المراد منه هو المسلم فقط العارف بالمسائل الشرعية حتى يشمل المخالف».<sup>۲۵</sup> وی نیز مسلمان را به مؤمن و مخالف تقسیم کرد.

به هر روی، از مجموع عبارات فوق و عبارات دیگر فقهای شیعه که در اینجا نیاوردیم، دانسته می شود که مرادشان از مؤمن، شیعه امامی اثنی عشری است و به غیر شیعیان از سایر فرق اسلامی و همچنین به شیعیان غیر امامی اثنی عشری، مانند شیعیان زیدی و شیعیان اسماعیلی مؤمن گفته نمی شود و به آنان «مخالف» اطلاق می گردد. در نتیجه مردم از نظر مذهبی یا مؤمن اند، یا مخالف و یا کافر.

در بحث نیابت، حکم منوب عنه که کافر باشد در فصل اول بیان گردید. اما در این فصل، حکم نیابت مخالف (یعنی مسلمان غیر شیعه امامی اثنی عشری) تشریح می گردد.

در باره جواز نیابت از مخالف، اتفاق نظری میان فقهای عظام شیعه نیست<sup>۲۶</sup> و به طور کلی می توان دیدگاه آنان را به سه دسته تقسیم کرد:

دسته نخست، معتقدند که به طور مطلق هیچ مؤمنی نمی تواند نایب مخالف فکری و اعتقادی خود در حج و عمره گردد؛ اعم از این که از اقربایش باشد و یا از غیر اقربا، و اگر از اقربا است؛ اعم از این که پدرش باشد و یا فامیل دیگر. دیدگاه این دسته از فقهای شیعه مطابق است با مبنای آنهایی که معتقدند عمل عبادی هر مسلمانی به صرف مسلمان بودنشان در دنیا، صحیح نمی باشد، بلکه در عالم



عقبی عملی مقبول عندالله خواهد بود که همراه با ولایت باشد. اعمال عبادی مسلمانان بدون ولایت پذیری آنان، باطل است.

به هر روی، بسیاری از فقهای عظام، از جمله ابن براج،<sup>۲۷</sup> ابن ادریس،<sup>۲۸</sup> محقق ثانی،<sup>۲۹</sup> سید محمد عاملی،<sup>۳۰</sup> کاشف الغطاء<sup>۳۱</sup> و صاحب جواهر<sup>۳۲</sup> از قائلان این گفتارند. کاشف الغطا به ظاهر کتاب و سنت استدلال کرد.<sup>۳۳</sup> ظاهراً مراد وی از ظاهر کتاب، آیه شریفه: «وَإِنِّي لَغَفَّارٌ لِّمَن تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا ثُمَّ اهْتَدَى»<sup>۳۴</sup> است که توبه، ایمان و عمل صالح را مشروط به هدایت؛ یعنی ولایت پذیری نموده است. همان گونه که در حدیثی از امام محمد باقر<sup>علیه السلام</sup> در تفسیر این آیه شریفه آمده است: «عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي قَوْلِهِ تَعَالَى ﴿وَإِنِّي لَغَفَّارٌ لِّمَن تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا ثُمَّ اهْتَدَى﴾، قَالَ: أَلَا تَرَى كَيْفَ اشْتَرَطَ وَ لَمْ تَنْفَعُهُ التَّوْبَةُ وَ الْإِيْمَانُ وَ الْعَمَلُ الصَّالِحُ حَتَّى اهْتَدَى. وَ اللهُ لَوْ جَهَدَ أَنْ يَعْمَلَ مَا قَبِلَ مِنْهُ حَتَّى يَهْتَدِيَ. قَالَ: قُلْتُ: إِلَى مَنْ جَعَلَنِي اللهُ فِدَاكَ؟ قَالَ: إِلَيْنَا».<sup>۳۵</sup>

این حدیث از جهت دلالت، پذیرش اعمال را نیز مشروط به ولایت دانسته است. ولی از جهت سند، بخاطر حسین بن عبیدالله که رمی به غلو شده و هم چنین عمرو که معلوم نیست از کدامیک از عمروها است، صحیح نبوده و ضعیف محسوب می‌گردد.

همچنین ممکن است مراد وی، آیه شریفه: «وَ أَنْ لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى»<sup>۳۶</sup> باشد که برخی از فقها به آن اشاره کرده‌اند.<sup>۳۷</sup> این آیه، از آن جهت دلالت بر عدم صحت نیابت از مخالف دارد که در قیامت، غیر از آنچه که در دنیا کسب کرده، پاداش دیگری به او داده نمی‌شود؛ چون اعمال آنان در دنیا به تصریح بسیاری از روایات باطل است، در قیامت نیز حسنه‌ای برایشان منظور نمی‌گردد، همان گونه که قرآن مجید فرمود: ﴿إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ﴾.<sup>۳۸</sup> بی‌شک آنان جزو متقین نیستند. بنا براین، اگر ایمان و عمل صالح در کردار آدمی نباشد، اعمالش مورد قبول قرار نمی‌گیرد، چه اینکه خودش با مباشرت انجام دهد و چه اینکه دیگری به نیابت از او انجام دهد. در هر دو صورت، اعمال عبادی مخالف فاقد ملاک قبولی و صحت است.

هم چنین مراد وی از سنت، احادیث متعددی است که در این باره موجود است؛ از جمله در کتاب وسائل الشیعه بابی است تحت عنوان «باب بطلان العبادة بدون ولایة الأئمة علیهم السلام و اعتقاد امامت» که ۱۹ حدیث در آن نقل شده است.<sup>۳۹</sup> به عنوان نمونه در حدیث اول آنکه صحیحه محمد ابن مسلم

است، آمده: «عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) يَقُولُ: كُلُّ مَنْ دَانَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ بِعِبَادَةٍ يُجَاهِدُ فِيهَا نَفْسَهُ وَ لَا إِمَامَ لَهُ مِنَ اللَّهِ، فَسَعِيَهُ عَيْزٌ مَقْبُولٌ وَ هُوَ ضَالٌّ مُتَحَرِّجٌ، وَ اللَّهُ شَانِيٌّ لِأَعْمَالِهِ. إِلَى أَنْ قَالَ: وَ إِنْ مَاتَ عَلَى هَذِهِ الْحَالِ مَاتَ مَيْتَةً كُفْرٍ وَ نِفَاقٍ. وَ اعْلَمْ يَا مُحَمَّدُ! إِنَّ أَيْمَةَ الْجُورِ وَ أَتْبَاعَهُمْ لَمَعْرُوْلُونَ عَنْ دِينِ اللَّهِ. قَدْ ضَلُّوا وَ أَضَلُّوا فَأَعْمَاهُمْ النَّبِيُّ يَعْمَلُونَهَا، «كَرْمَادٍ اشْتَدَّتْ بِهِ الرِّيحُ فِي يَوْمٍ عَاصِفٍ، لَا يَقْدِرُونَ مِمَّا كَسَبُوا عَلَى شَيْءٍ ذَلِكَ هُوَ الضَّلَالُ الْبَعِيدُ»<sup>۴۰</sup> و<sup>۴۱</sup>

این روایت که متضمن بخشی از آیه نیز هست، از جهت سند، صحیح است و اشکالی بر آن وارد نیست. از جهت دلالت، اعمال عبادی مخالف را به جهت عدم اعتقاد وی به امامت و ولایت، تشبیه به اعمال کافر و منافق نموده که باطل و غیر صحیح می‌باشد. در جایی که نایب علم به عدم پذیرش اعمال عبادی مخالف در قیامت دارد، چگونه می‌تواند همان عمل را برای وی نیابت کند؟

اما مراد وی از جمله «و مادل علی جوازه و إن صحّ سنده»، صحیحه وهب بن عبد ربه است: «عَنْ وَهْبِ بْنِ عَبْدِ رَبِّهِ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام أَيْحُجُّ الرَّجُلُ عَنِ النَّاصِبِ؟ فَقَالَ: لَا. قُلْتُ: فَإِنْ كَانَ أَبِي؟ قَالَ: فَإِنْ كَانَ أَبَاكَ فَتَنَعَمَ»<sup>۴۲</sup>. وی معتقد است که این حدیث گرچه سندش صحیح است ولیکن اکثر علما به آن عمل نکرده اند، بدین جهت شاذ می‌باشد.

دسته دوم، معتقدند که نایب نمی‌تواند نیابت غیر مؤمن را بر عهده بگیرد مگر نیابت پدر خود را، که این مورد استثنا است؛ یعنی اگر پدر نایب، مخالف عقیدتی فرزندش باشد، فرزند وی که معتقد به مکتب اهل بیت علیهم السلام است، می‌تواند نیابت وی را بر عهده گیرد، حتی اگر پدرش ناصبی باشد. این دیدگاه نیز به مانند دیدگاه اول، مبتنی بر عدم قبولی اعمال عبادی غیر شیعه در قیامت و به تبع آن، عدم صحت در دنیا می‌باشد. اما مورد پدر، دلیل خاص دارد و بدین جهت استثنا شده است. شیخ طوسی،<sup>۴۳</sup> محقق حلی،<sup>۴۴</sup> شهید اول،<sup>۴۵</sup> شهید ثانی،<sup>۴۶</sup> فاضل آبی<sup>۴۷</sup> و برخی دیگر از فقها قائل به این نظر هستند. تعدادی از فقها، این گفتار را قول مشهور دانسته‌اند.<sup>۴۸</sup>

دلیل این قول صحیحه وهب بن عبد ربه است؛ «عَنْ وَهْبِ بْنِ عَبْدِ رَبِّهِ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام أَيْحُجُّ الرَّجُلُ عَنِ النَّاصِبِ؟ فَقَالَ: لَا. قُلْتُ: فَإِنْ كَانَ أَبِي؟ قَالَ: فَإِنْ كَانَ أَبَاكَ فَتَنَعَمَ»<sup>۴۹</sup>. این حدیث گرچه از نظر سند صحیح و بی اشکال است، لیکن از جهت دلالت تنها نیابت از ناصبی‌ها را غیر جایز شمرده و نسبت به مخالفان غیر ناصبی اشاره‌ای ندارد. ممکن است استناد این دسته از فقها

به این روایت، به خاطر استثنای پدر باشد و دلیل آنان برای عدم جواز غیر پدر، همان باشد که در گفتار دسته اول بیان شده است.

دسته سوم، معتقدند که مؤمن می تواند نیابت هر مسلمان؛ اعم از شیعه و غیر شیعه را بر عهده بگیرد مگر گروه نواصب و مماثل آنها را (مانند خوارج) که دشمنی با اهل بیت علیهم السلام را آشکار می کنند. این گفتار با مبنای آن دسته از فقها سازگار است که معتقدند عمل مسلم در دنیا حکم به صحت است ولیکن در فردای واپسین عملی مقبول می شود که همراه با ولایت باشد و عمل فاقد ولایت، مقبول عندالله نخواهد بود. همان طور که صحیحۀ محمد بن مسلم<sup>۵۰</sup> نیز دلالت بر عدم مقبولیت در سرای قیامت داشت. به هر روی، اگر نایب مؤمنی نیابت مخالفی را که از نواصب و خوارج و مشابه آنها نیست بپذیرد، حکم به صحت می شود. تعدادی از فقهای شیعه؛ از جمله علامۀ حلی،<sup>۵۱</sup> محقق حلی<sup>۵۲</sup> و محقق سبزواری<sup>۵۳</sup> از قائلان این گفتارند. علامه در مختلف الشیعه فرموده اند: «والأقرب عندي جواز النيابة عنه مطلقاً سواء كان قريباً أو بعيداً، إلا أن يكون ناصباً فلا تجوز النيابة عنه مطلقاً و نعتي بالناصب من يظهر العداوة لأهل البيت علیهم السلام، كالخوارج و من مثلهم».<sup>۵۴</sup>

دلیل این گفتار به نظر وی، این است: منوب عنه از کسانی است که عبادت وی به صورت مباحثی صحیح است. پس به صورت تسبیبی نیز صحیح خواهد بود؛ زیرا عمل نایب از جمله اعمالی است که نیابت پذیر می باشد، اما اگر منوب عنه ناصبی باشد، چون منکر ضروریات دین است، حکم به کفرش می گردد. در این صورت نیابت از او صحیح نیست، همان گونه اگر به صورت مباحثی اعمالش را انجام دهد، صحیح نمی باشد.<sup>۵۵</sup>

به هر روی، عمده دلیل این گفتار این است که عبادات مخالف، بر مذهب خودش صحیح است و اگر مستبصر شود، اعاده ندارد. چون عبادات وی به صورت مباحثی صحیح است، نباید برای انجام تسبیبی آن مشکلی باشد. اما استثنای نواصب و امثال آنها،<sup>۵۶</sup> به خاطر صحیحۀ علی بن مهزیار است؛ «عَنْ عَلِيِّ بْنِ مَهْزِيَارٍ قَالَ: كَتَبْتُ إِلَيْهِ: الرَّجُلُ يَجُوزُ عَنِ النَّاصِبِ، هَلْ عَلَيْهِ إِثْمٌ إِذَا حَجَّ

عَنِ النَّاصِبِ وَ هَلْ يَنْفَعُ ذَلِكَ النَّاصِبَ أَمْ لَا؟ فَقَالَ: لَا يَحُجُّ عَنِ النَّاصِبِ وَلَا يَحُجُّ بِهِ».<sup>۵۷</sup> این حدیث از جهت سند، صحیح و از جهت دلالت، نیابت از ناصبی‌ها را غیر جایز شمرده است و آنان را از جواز نیابت مستثنا کرده است. به نظر قائلین این گفتار برای منع عموم مخالفان (غیر از ناصبی‌ها و مانند آنها)، دلیلی وجود ندارد.

بررسی اقوال: به نظر می‌آید که از بین سه قول یاد شده، قول دوم با ادله سازگارتر باشد؛ زیرا همان‌گونه که قائلین به قول اول فرموده‌اند، عبادات افرادی که به ولایت هدایت نشده باشند، در واقع باطل است و از اینکه بعد از استبصار آنان گفته شد که اعمالشان اعاده ندارد (غیر از زکات)، ارفاق به حال آنان و به نوعی تمجید از رویگردانی از انحراف است. وانگهی همین حکم نیز مشروط به موافقت ایمان شده است. اما در جایی که هنوز در ضلالت خود باقی و در گرایش اعتقادی خود تغییری نداشته باشند، بی‌تردید بر حکم خود که ابطال عمل باشد، باقی هستند. در نتیجه، چگونه می‌توان از کسی نیابت نمود و یا نیابت خود را به او سپرد که امام محمد باقر علیه السلام در باره وی (در صحیح‌ه محمد بن مسلم که در صفحات قبل ذکر شد) فرمود: «وَإِنْ مَاتَ عَلَى هَذِهِ الْحَالِ مَاتَ مِيتَةً كُفْرٍ وَ نِفَاقٍ».<sup>۵۸</sup> اما اگر منوب عنه پدر نایب باشد؛ اعم از اینکه مؤمن باشد و یا مسلمان غیر مؤمن، حتی اگر ناصبی هم باشد، این مورد استثنا شده و نیابت از وی توسط فرزندش جایز است و این، به خاطر دلیل خاصی است که در این باره وجود دارد. صحیح‌ه وهب بن عبد ربه که بسیاری از فقها به آن استدلال کرده‌اند، دلالت دارد بر این که نیابت از پدر، اگر ناصبی هم باشد، جایز است و از آن دانسته می‌شود که اگر ناصبی نباشد، به طریق اولی جایز خواهد بود. بدین جهت قول دوم در مسأله، نسبت به دو قول دیگر ارجحیت دارد.

اما گفتار اول: گرچه قائلین این گفتار، حکم کلی مسأله را به خوبی بیان کرده‌اند، ولیکن مع الأسف صحیح‌ه وهب بن عبد ربه را که نیابت از پدر را استثنا کرده، به بهانه شاذ بودنش نادیده گرفته‌اند. در حالی که این روایت، سنداً صحیح و دلالتاً تام می‌باشد و بسیاری از علما به آن عمل کرده‌اند و بدین جهت برای عمل نکردنش هیچ توجیهی مورد قبول نیست.

اما گفتار سوم: اولاً، عدم مقبولیت اعمال عبادی مخالفان در قیامت، که در تعدادی از روایات معصومین علیهم السلام آمده (مانند صحیحہ اُبی حمزہ ثمالی از امام سجاد علیه السلام): «ثُمَّ لَقِيَ اللَّهَ بَغِيرٍ وَلَا يَتَنَا لَمْ يَنْفَعُهُ ذَلِكَ شَيْئاً»<sup>۵۹</sup> و صحیحہ میسر از امام محمد باقر علیه السلام: «وَلَمْ يَعْرِفْ حَقَّنَا وَحَرَمَتَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ، لَمْ يَقْبَلِ اللَّهُ مِنْهُ شَيْئاً أَبَداً»<sup>۶۰</sup> کاشف است که اعمالشان در دنیا صحیح نبوده؛ زیرا فاقد شرایط لازم صحت بوده است و الاً دلیلی ندارد که گفته شود در دنیا اعمالشان صحیح ولی در آخرت غیر مقبول است.

البته باید توجه داشت که حکم به عدم صحت اعمال غیر شیعه مختص به اعمال عبادی آنان است و آن هم به خاطر دلیل خاصی است که برخی را در صفحات پیشین ذکر کردیم، ولیکن سایر اعمال بشری مانند مسائل اجتماعی، سیاسی، حقوقی، اقتصادی، بهداشتی و امثال آنها از شمول این دلیل خارج و محکوم به صحت می‌باشند. ثانیاً: اعاده نداشتن اعمال پیش از استبصار مستبصرین، همان گونه که بسیاری از فقهای عظام فرموده‌اند، نوعی تفضل است از جانب خدای مهربان به آنان که راه هدایت یافته‌اند؛ چنانکه در باره کافران آمده است که اسلام آنان، اعمال گذشته‌شان را جبران می‌کند. نه اینکه واقعاً اعمال آنان پیش از استبصار صحیح باشد، بلکه تنها اعاده ندارد. علاوه بر این، اگر به فرض اینکه دلالت بر صحت اعمالشان داشته باشد، باید توجه داشت که آن مشروط و منوط شده به موافقات ایمان، نه به طور مطلق، در حالی که منوب عنہ مورد نظر (یعنی مخالف)، هنوز ایمان نیاورده تا حکم به صحت اعمال گذشته وی گردد.

شاید کسی اشکال کند که ملازمه‌ای میان بطلان اعمال مخالفان در قیامت و عدم جواز نیابت مؤمن از آنان در دنیا نیست، همانطور که اعمال پدری که ناصبی است باطل است ولی نیابت فرزند مؤمنش از او صحیح است. پاسخ داده می‌شود که عقلاً ملازمه وجود دارد و اینکه نیابت فرزند از پدرش صحیح است به خاطر دلیل خاص می‌باشد؛ زیرا اعمال عبادی مخالف، به خاطر عدم پذیرش حق و نادیده گرفتن توصیه و دستور مؤکد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم در باب ولایت و امامت، اساساً مردود و باطل است؛ چه

اینکه آنها را مباشرتاً انجام دهد و چه نیابتاً. وقتی عمل او اساساً باطل باشد، چگونه نیابت از آن صحیح خواهد بود؟ آیا برای انجام اعمال عبادی باطل می توان نایب شد؟ اما استثنایی که در باره پدر وارد شده، به خاطر دلیل خاص است، نه اینکه عمل پدری که ناصبی است صحیح باشد و اگر عمل پدر صحیح باشد، چه فرقی با سایر نواصب و خوارج دارد که تنها او باید استثنا شود؟

ثالثاً: دو روایتی که قائلین این گفتار به آنها استناد کرده اند، دلیلی برای جواز نیابت نیست؛ زیرا پاسخ امام علیه السلام در هر دو حدیث، بر مبنای پرسش راوی بوده که آیا شخص مؤمن می تواند نایب ناصبی شود؟ امام علیه السلام در روایت اول به صراحت فرمودند: نه و در روایت دوم به عنوان یک قاعده کلی فرمودند: «مؤمن نه مجاز است نایب ناصبی شود و نه از ناصبی بخواهد که نایب او شود». بنا براین، دو حدیث مذکور منافاتی با نظر مختار ندارند؛ زیرا امام علیه السلام نیابت ناصبی را که اشد مخالفان است، نهی کرده و این با نهی نایب سایر مخالفان اعتقادی مؤمن منافات ندارد، ولی همان گونه که اشاره کردیم این قاعده کلی نسبت به «اب»، به واسطه دلیل خاص تخصیص خورده است. در نتیجه پدری که مخالف مذهب فرزند مؤمنش باشد، حتی ناصبی هم باشد از آن قاعده مستثنا شده است و فرزندش می تواند برای او در حج و عمره نایب شود.

نتیجه: اگر منوب عنه کافر و مشرک باشد، نیابت مؤمن از وی در حج و یا عمره جایز نیست و اگر انجام گیرد، باطل است. برای اثبات آن، هم دلیل نقلی (قرآن و حدیث) و هم دلیل عقلی وجود دارد. اما اگر منوب عنه غیر شیعه؛ یعنی مسلمان پیر و سایر فرق اسلامی باشد و یا شیعه بوده ولی شیعه غیر اثنی عشری (مانند زیدیه و اسماعیلیه) است، در باره جواز نیابت مؤمن از وی، سه قول از فقهای عظام شیعه نقل شده که قول دوم؛ یعنی بطلان و عدم جواز نیابت، مگر در جایی که منوب عنه پدر نایب باشد، با ادله سازگارتر است. اما اگر انجام حج و یا عمره به صورت نیابت نباشد، بلکه به صورت اهدای ثواب باشد، مطلقاً جایز است (چه برای منوب عنه کافر، چه منوب عنه مخالف و چه منوب عنه ناصبی).

۱. قرآن کریم
۲. آملی، میرزا محمد تقی، مصباح الهدی فی شرح العروة الوثقی، ۱۲ جلد، مؤلف، تهران - ایران، اول، ۱۳۸۰ق.
۳. ابن ادريس حلی، محمد بن منصور، السرائر الحاوی لتحرير الفتاوى، ۳ جلد، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، قم - ایران، دوم، ۱۴۱۰ق.
۴. ابن براج طرابلسی، قاضی عبد العزیز، المذهب، ۲ جلد، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، قم - ایران، اول، ۱۴۰۶ق.
۵. حرّ عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعة، ۲۹ جلد، مؤسسه آل البيت(ع)، قم - ایران، اول، ۱۴۰۹ق.
۶. حکیم، سید محسن طباطبایی، مستمسک العروة الوثقی، ۱۴ جلد، مؤسسه دار التفسیر، قم - ایران، اول، ۱۴۱۶ق.
۷. خویی، سید ابوالقاسم موسوی، موسوعة الإمام الخوئی، ۳۳ جلد، مؤسسه إحياء آثار الإمام الخوئی، قم - ایران، اول، ۱۴۱۸ق.
۸. روحانی قمی، سید صادق حسینی، فقه الصادق، ۴۱ جلد، نرم افزار موسوعة الامام الروحاني، تولید مرکز تحقیقات کامپیوتری نور
۹. سبزواری، محمد باقر بن محمد مؤمن، ذخیره المعاد فی شرح الإرشاد، ۲ جلد، مؤسسه آل البيت عليهم السلام، قم - ایران، اول، ۱۲۴۷ق.
۱۰. سید رضی، محمد بن الحسین(گردآورنده سخنان امام، امیر المؤمنین علیه السلام)، نهج البلاغه، در یک جلد، مؤسسه نهج البلاغه، قم - ایران، اول، ۱۴۱۴ق.
۱۱. شاهرودی، سید محمود بن علی حسینی، کتاب الحج، ۵ جلد، مؤسسه انصاریان، قم - ایران، دوم، ق.
۱۲. شهید اول، محمد بن مکی عاملی، الدروس الشرعية في فقه الإمامیه، ۳ جلد، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، قم - ایران، دوم، ۱۴۱۷ق.
۱۳. شهید ثانی، زین الدین بن علی، مسالك الأفهام إلى تنقيح شرائع الإسلام، ۱۵ جلد، مؤسسه المعارف الإسلامية، قم - ایران، اول، ۱۴۱۳ق.
۱۴. شیخ طوسی، ابو جعفر محمد بن حسن، التبيان في تفسير القرآن، ۱۰ جلد، انتشارات اسلامی، قم - ایران، اول، ۱۴۰۹ق.
۱۵. شیخ طوسی، ابو جعفر محمد بن حسن، المبسوط في فقه الإمامیه، ۸ جلد، المكتبة المرتضوية لإحياء الآثار الجعفرية، تهران - ایران، سوم، ۱۳۸۷ق.
۱۶. شیخ طوسی، ابو جعفر محمد بن حسن، النهاية في مجرد الفقه و الفتاوى، در یک جلد، دار الكتاب العربي، بيروت - لبنان، دوم، ۱۴۰۰ق.

شماره ۸۵ / پاییز ۱۳۹۲

١٧. صاحب جواهر، محمد حسن نجفى، جواهر الكلام في شرح شرائع الاسلام، ٤٣ جلد، دارالكتب الاسلاميه، تهران - ايران، سوم، ١٣٦٧ ش.
١٨. طيب، عبدالحسين، اطيب البيان في تفسير القرآن، ١٤ جلد، انتشارات اسلام، تهران - ايران، دوم، ١٣٧٨ ش.
١٩. علامه حلّى، حسن بن يوسف بن مطهر اسدى، تحرير الأحكام الشرعيه على مذهب الإماميه (ط - الحديثه)، ٦ جلد، مؤسسه امام صادق عليه السلام، قم - ايران، اول، ١٤٢٠ ق.
٢٠. علامه حلّى، حسن بن يوسف بن مطهر اسدى، تذكرة الفقها (ط - الحديثه)، ١٤ جلد، مؤسسه آل البيت عليهم السلام، قم - ايران، اول، ق.
٢١. علامه حلّى، حسن بن يوسف بن مطهر اسدى، مختلف الشيعه في أحكام الشريعه، ٩ جلد، دفتر انتشارات اسلامى وابسته به جامعه مدرسين حوزه علميه قم، قم - ايران، دوم، ١٤١٣ ق.
٢٢. فاضل آبي، حسن بن ابى طالب يوسفى، كشف الرموز في شرح مختصر النافع، ٢ جلد، دفتر انتشارات اسلامى وابسته به جامعه مدرسين حوزه علميه قم، قم - ايران، سوم، ١٤١٧ ق.
٢٣. فاضل لنكراني، محمد، تفصيل الشريعه في شرح تحرير الوسيله - كتاب الحج - ٥ جلد، دار التعارف للمطبوعات، بيروت - لبنان، دوم، ١٤١٨ ق.
٢٤. فيض كاشاني، محمد محسن بن شاه مرتضى، تفسير الصافى، ٥ جلد، صدر، تهران - ايران، دوم، ١٤١٦ ق.
٢٥. كاشف الغطاء، جعفر بن خضر مالكي نجفى، كشف الغطاء عن مبهمات الشريعه الغراء (ط - الحديثه)، ٤ جلد، انتشارات دفتر تبليغات اسلامى حوزه علميه قم، قم - ايران، اول، ١٤٢٢ ق.
٢٦. محقق حلّى، نجم الدين جعفر بن حسن، شرائع الإسلام في مسائل الحلال و الحرام، ٤ جلد، مؤسسه اسماعيليان، قم - ايران، دوم، ١٤٠٨ ق.
٢٧. محقق حلّى، نجم الدين جعفر بن حسن، المختصر النافع في فقه الإماميه، ٢ جلد، مؤسسة المطبوعات الدينيه، قم - ايران، ششم، ١٤١٨ ق.
٢٨. محقق حلّى، نجم الدين جعفر بن حسن، المعبر في شرح المختصر، ٢ جلد، مؤسسه سيد الشهداء عليه السلام.
٢٩. محقق كركي، على بن حسين، جامع المقاصد في شرح القواعد، ١٣ جلد، مؤسسة آل البيت - عليهم السلام - قم - ايران، دوم، ١٤١٤ ق.
٣٠. مشكيني، ميرزا على، مصطلحات الفقه، در يك جلد، (نرم افزار جامع فقه اهل البيت - عليهم السلام - توليد مركز تحقيقات كامپيوترى علوم اسلامى).



٣١. موسوی عاملی، محمد بن علی، مدارک الأحكام في شرح عبادات شرائع الإسلام، ٨ جلد، مؤسسه آل البيت - عليهم السلام - بيروت - لبنان، اول، ١٤١١ق.
٣٢. يزدي، سيد محمد كاظم طباطبائي، العروة الوثقى، ٢ جلد، مؤسسه مطبوعاتي اسماعيليان، قم - ايران، دوم، ١٤١٢ق.
٣٣. يزدي، سيد محمد كاظم طباطبائي، العروة الوثقى (المحشى)، ٢ جلد، مؤسسه الأعلمی للمطبوعات، بيروت - لبنان، دوم، ١٤٠٩ق.

### بی نوشت ها :

- ١ . العروة الوثقى، ج ١، ص ٦٧
- ٢ . مصطلحات الفقه، ص ٤٤١
- ٣ . ن.ك: تفصيل الشريعة - كتاب الحج -، ج ٢، ص ٢٩
- ٤ . توبه : ١١٣
- ٥ . اطيب البيان في تفسير القرآن، ج ٦، ص ٣٢١
- ٦ . ن.ك: التبيان، ج ٥، ص ٣٠٨؛ التفسير الصافي، ج ٢، ص ٣٦٢
- ٧ . تذكرة الفقهاء، ج ٧، ص ١١٠
- ٨ . المعتبر، ج ٢، ص ٧٦٦
- ٩ . جواهر الكلام، ج ١٧، ص ٣٥٧
- ١٠ . مجادله : ٢٢
- ١١ . العروة الوثقى، ج ٢، ص ٣٢٢
- ١٢ . ر.ك: العروة الوثقى، ج ٢، ص ٣٢٢ (حاشیه)
- ١٣ . موسوعة الامام الخوئي، ج ٢٧، ص ١٣
- ١٤ . العروة الوثقى (المحشى)، ج ٤، ص ٥٣٧ (ذيل مسأله، فصل فى التيايه)
- ١٥ . تفصيل الشريعة - كتاب الحج -، ج ٢، ص ٣٣
- ١٦ . نهج البلاغه، ص ٤٨، خطبه ٤٠
- ١٧ . همان، ص ٢٠٩، خطبه ١٧٥
- ١٨ . همان، ص ٤١٩، حكمت ٧٧
- ١٩ . همان، ص ٣٢٠، نامه ١٧
- ٢٠ . همان، ص ٣٣٠، نامه ٢٧
- ٢١ . تحرير الاحكام، ج ١، ص ٤١٠
- ٢٢ . همان، ج ٣، ص ٥٢٧
- ٢٣ . الدروس الشرعية، ج ٢، ص ١٩٥
- ٢٤ . مستمسك العروة، ج ٤، ص ٩٧
- ٢٥ . كتاب الحج (للشاهرودي)، ج ٢، ص ١٦
- ٢٦ . مصباح الهدى، ج ١٢، ص ٢٠٥
- ٢٧ . المهذب، ج ١، ص ٢٦٩

- ٢٨ . السرائر، ج ١، ص ٦٣٢
- ٢٩ . جامع المقاصد، ج ٣، ص ١٤١
- ٣٠ . مدارك الاحكام، ج ٧، ص ١١١
- ٣١ . كشف الغطاء، ج ٢، ص ٤٣٤
- ٣٢ . جواهر الكلام، ج ١٧، ص ٣٥٨
- ٣٣ . كشف الغطاء، ج ٢، ص ٤٣٤
- ٣٤ . طه : ٨٢
- ٣٥ . ر.ك: وسائل الشيعة، ج ١، ص ١٢٤، حديث ١٩، باب ٢٩ از ابواب مقدمة العبادات
- ٣٦ . نجم : ٣٩
- ٣٧ . ن.ك: مدارك الاحكام، ج ٧، ص ١١٠ ؛ ذخيرة المعاد، ج ٢، ص ٥٦٨ ؛ فقه الصادق، ج ٩، ص ٣٥٨
- ٣٨ . مائده : ٢٧
- ٣٩ . وسائل الشيعة، ج ١، ص ١١٨، باب ٢٩ از ابواب مقدمة العبادات
- ٤٠ . فرازي از آيه ١٨، سورة ابراهيم.
- ٤١ . وسائل الشيعة، ج ١، ص ١١٨، حديث ١، باب ٢٩ از ابواب مقدمة العبادات
- ٤٢ . همان، ج ١١، ص ١٩٢، حديث ١، باب ٢٠ از ابواب النيايه في الحج
- ٤٣ . النهايه، ص ٢٨٠ و المبسوط، ج ١، ص ٣٢٦
- ٤٤ . شرائع الاسلام، ج ١، ص ٢٠٧ ؛ المختصر النافع، ص ٧٧
- ٤٥ . الدروس، ج ١، ص ٣١٩
- ٤٦ . مسالك الافهام، ج ٢، ص ١٦٣
- ٤٧ . كشف الرموز، ج ١، ص ٣٣٠
- ٤٨ . مسالك الافهام، ج ٢، ص ١٦٣
- ٤٩ . وسائل الشيعة، ج ١١، ص ١٩٢، حديث ١، باب ٢٠ از ابواب النيايه في الحج .
- ٥٠ . همان، ج ١، ص ١١٨، حديث ١، باب ٢٩ از ابواب مقدمة العبادات
- ٥١ . مختلف الشيعة، ج ٤، ص ٣٣٠
- ٥٢ . المعبر، ج ٢، ص ٧٦٦
- ٥٣ . ذخيرة المعاد، ج ٢، ص ٥٦٨
- ٥٤ . مختلف الشيعة، ج ٤، ص ٣٣٠
- ٥٥ . همان.
- ٥٦ . ر.ك: المعبر، ج ٢، ص ٧٦٦ ؛ مصباح الهدى، ج ١٢، ص ٢٠٥ ؛ فقه الصادق، ج ٩، ص ٢٠٥
- ٥٧ . وسائل الشيعة، ج ١١، ص ١٩٢، حديث ٢، باب ٢٠ از ابواب النيايه في الحج.
- ٥٨ . همان، ج ١، ص ١١٨، حديث ١، باب ٢٩ از ابواب مقدمة العبادات.
- ٥٩ . همان، ص ١٢٢، حديث ١٢، باب ٢٩ از ابواب مقدمة العبادات.
- ٦٠ . همان، حديث ١٤، باب ٢٩ از ابواب مقدمة العبادات.